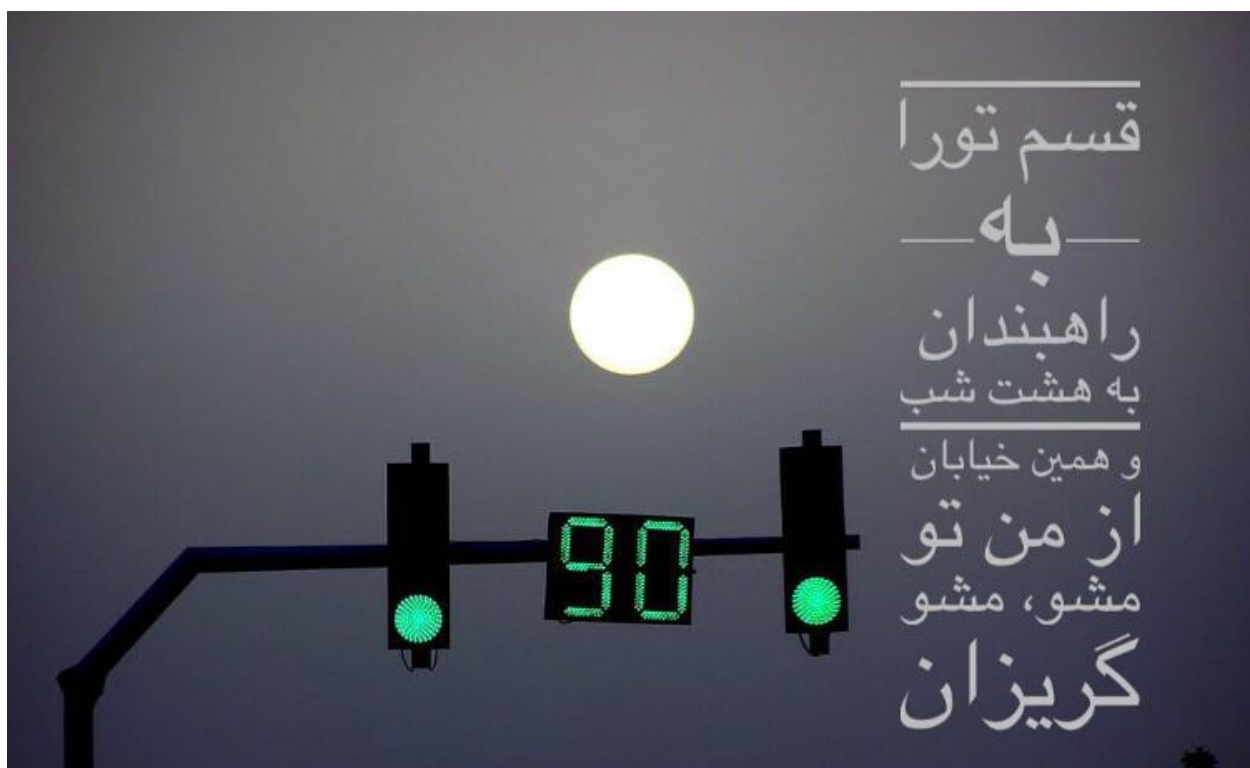
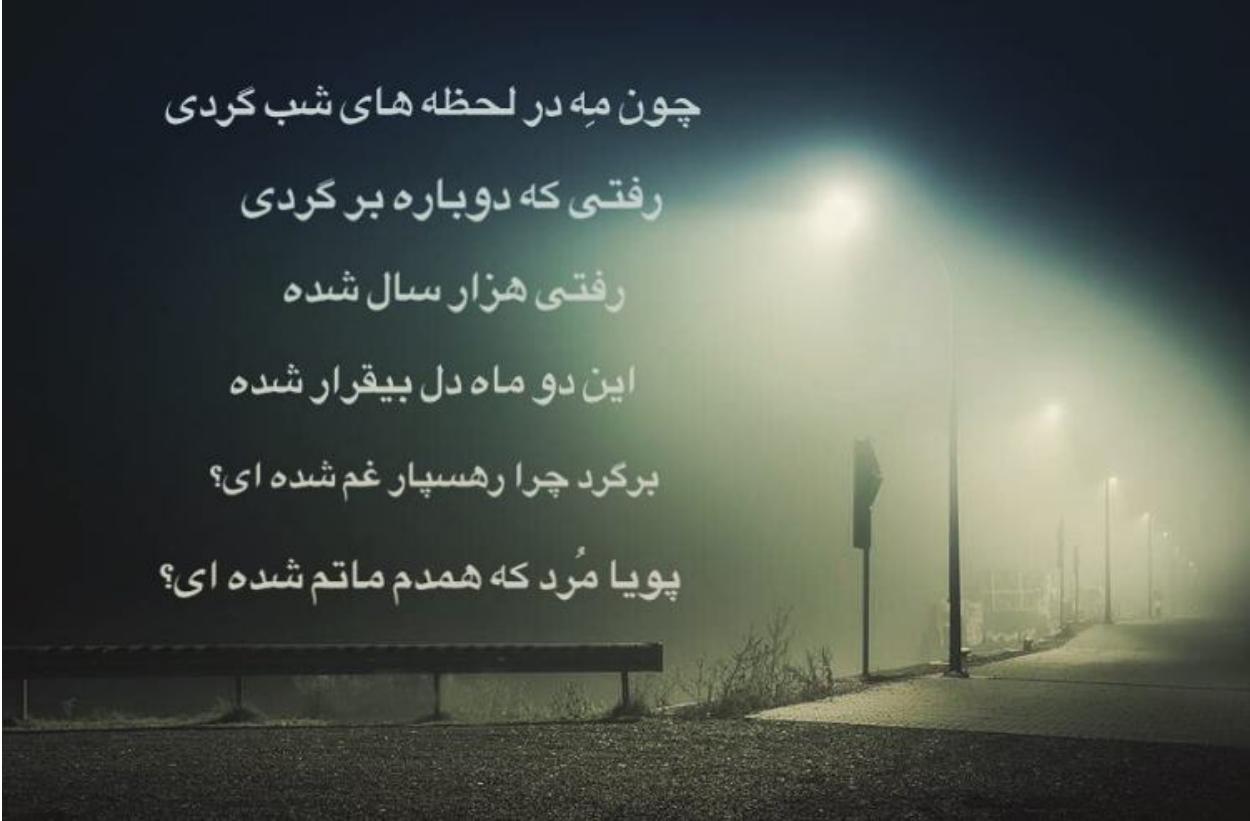




اینجا زمان متوقف شده

پویا غیابی



A photograph of a street at night, shrouded in a thick fog. Several streetlights are visible, casting a soft, yellowish glow. A road sign is visible on the left side of the road. The overall atmosphere is quiet and somewhat melancholic.

چون مه در لحظه های شب گری
رفتی که دوباره بر گری
رفتی هزار سال شده
این دو ماه دل بیقرار شده
برگرد چرا رهسپار غم شده ای؟
پویا مُرد که همدم ماتم شده ای؟



سر رفتم

از سکوت

گریه را کردم

سیگار

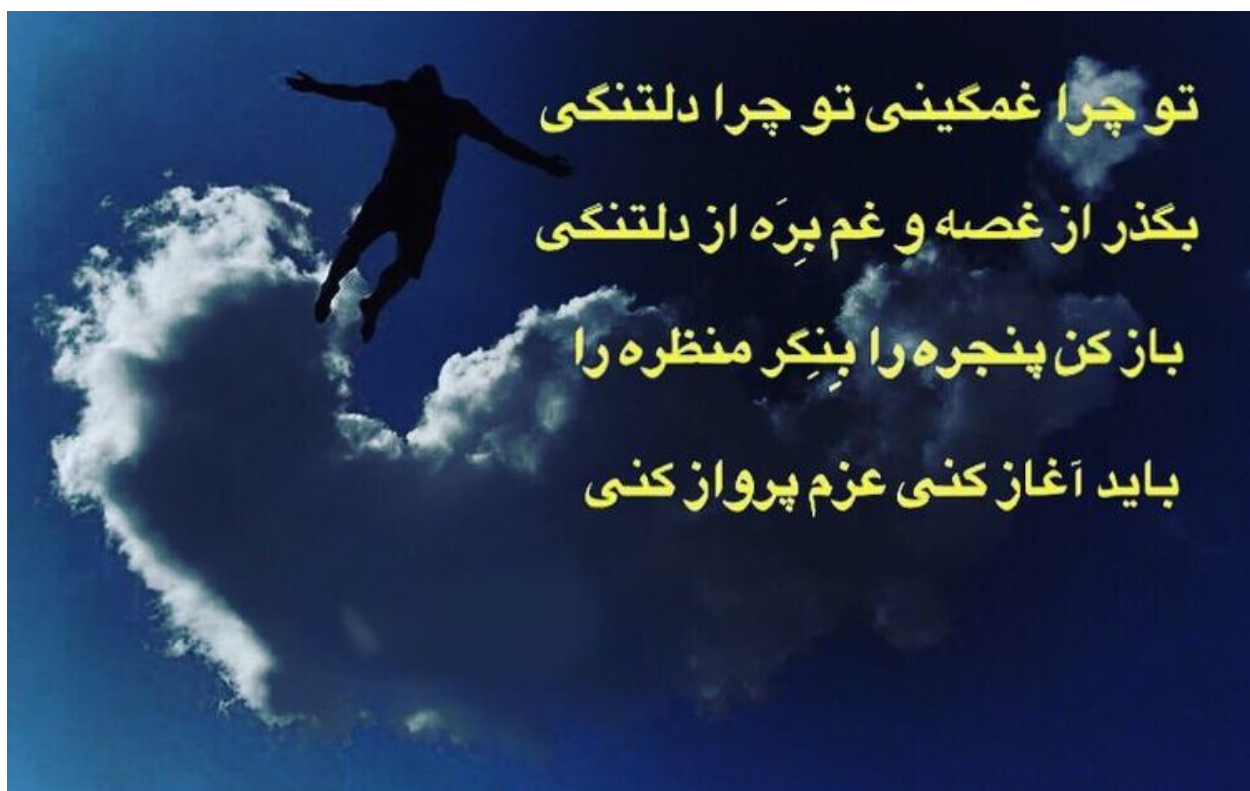
کشید مرا

عشق شد دردم

به سر آغاز همین فصل بهاری سوگند
که غم از دل برود مژده رسد بار دگر







تو چرا غمگینی تو چرا دلتنگی
بگذر از غصه و غم بره از دلتنگی
باز کن پنجره را بِنِکِ منظره را
باید آغاز کنی عزم پرواز کنی

برکن این
فاصله را
بشکن این
سلسله را
من دلم
تنگ شده...





ز کدام

نقطه

سر آغاز
گناهی

بانوی
اشتباهی



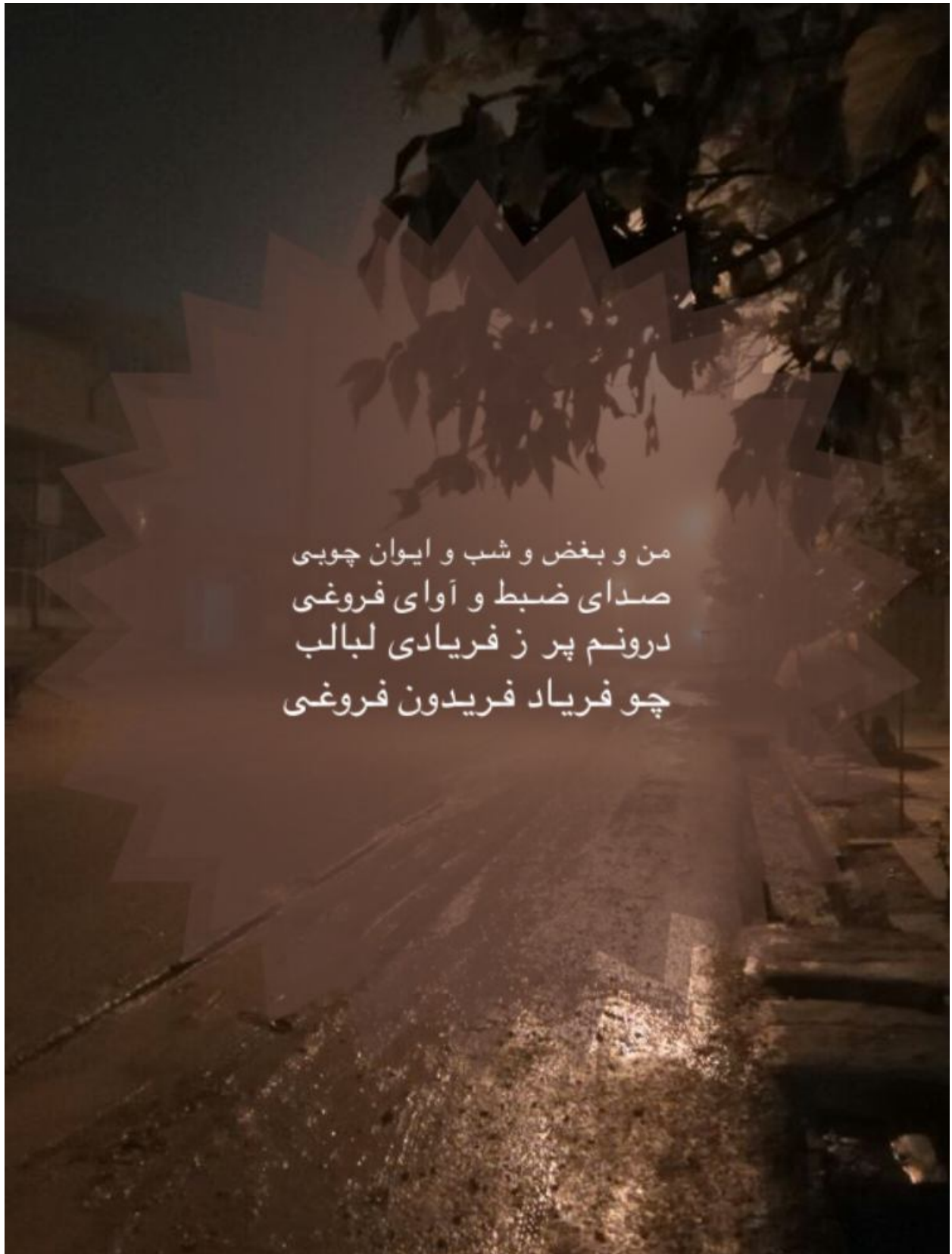
به اضطراب زن در
ایستگاه قطار
به گریه های شب از سکس

بالاجبار

به داغی تن میان ظلم پتو
به لحظه های غم و گریه کش دار



به انحنای بدن در لباس توری
به گونه‌ی شکسته، نظر
پزشک قانونی
به فرش سوخته، خاکستر سیگار
به گردش خون در رگ هرویینی



من و بغض و شب و ایوان چوبی
صدای ضبط و آوای فروغی
دروغم پر ز فریادی لبالب
چو فریاد فریدون فروغی

خواستم

شعر

بگویم ز

جور این دنیا

من شعر

گشتم و

زمانه شد

شاعر





شعر و غزل

کلیشه کن

خون

مرا به

شیشه کن



امشب از

غزلواره

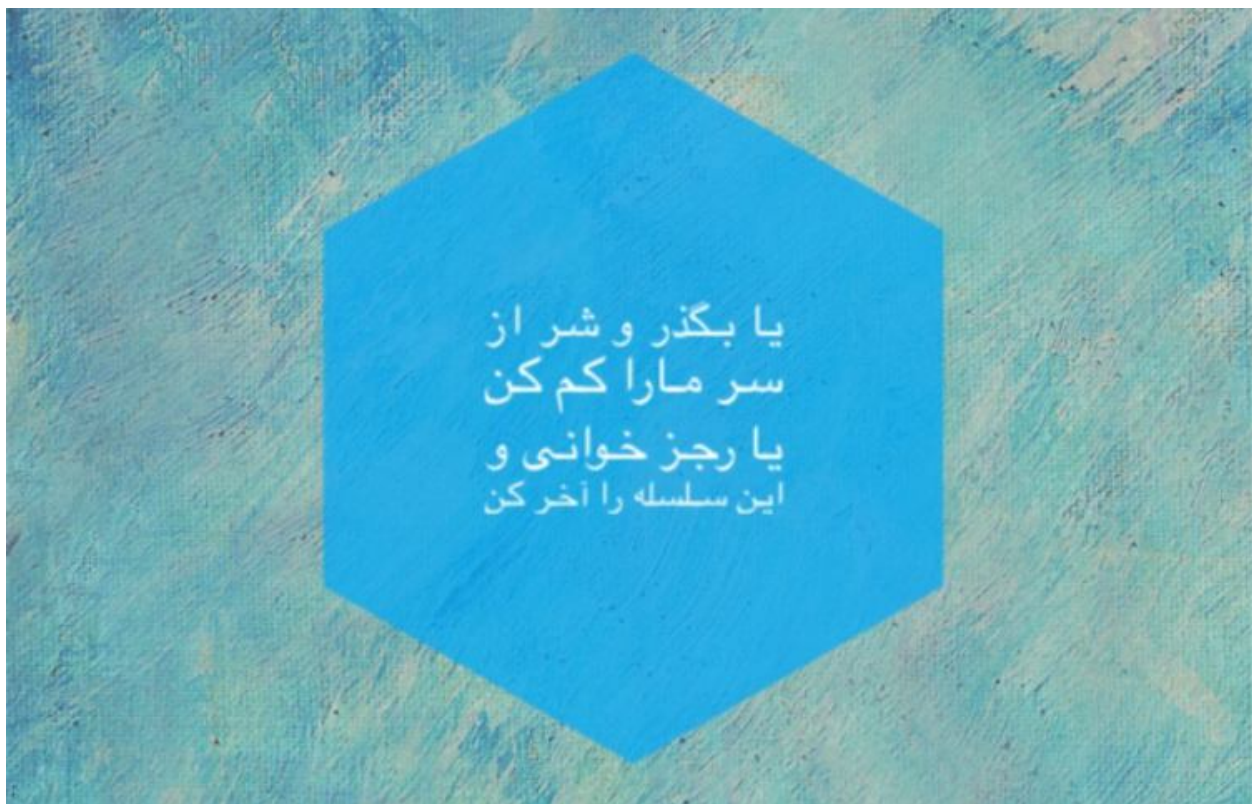
ها و یادها

سیرم امشب

باید فال

مولانا

بگیرم







گذشتم از ثانیه های سردرگم
چو روحی در امتداد

سیم تلفن

به پهلویت رسیدم خوار گشتم
خط ات اشغال بود اشغال گشتم



هم آوای

خوش آهنگم

مه شب های

بیرنگم

قفس بشکن

که دلتنگم





 [gbipyra](#)

 gbipyra@gmail.com